



وَمِنْ تَوَكُّعٍ عَلَى اللَّهِ فَرِحُوا

الحمد لله والمنة لله ترجمه کتاب در بیان تسبیح نورانی فی الخیر سیر الایمن المؤمنین



از حضرت شاه ولی الله محمد شاه دلهوی رحمة الله علیه با اهتمام بنیاد نظامی محمد علی شاه قاجار

در خطی با وقع و طبع کرد



### بسم الله الرحمن الرحيم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی، کاشانیده در مای عطا بخشنده غلامی مهدی، و درود و سلام بر محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند تا دی راه طهر آنکس که راه راست جوید و اولاد  
 با هر بر سر کسی که از حد فرمان گذرد و بر آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنان که زنده ساختند سنت را  
 تا قیام قیامت میگویند و فیروز ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله فی آخره و الاولی که بعضی اعتراف اجتناب  
 و اجتناب اولی الالباب و فقه المباح و محلی و محلی ما لم یسأل الدرجات لی ازین فقیر ترجمه کتاب نور  
 العیون فی تلخیص سیر الامین المأمون که فراهم آورده علامه زمان شیخ الفتح محمد بن محمد اشتهر بسید الناس  
 ست قایل الدرره العزیز در خواستند از اجابت ستول ایشان چاره ندید و بعضی موضع بسبب ضعف  
 روحی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب زیادت نقص و تبدیل ترف کرد و قبل الله ذلک  
 منی و منه و جعله خالصاً لوجه الکریم انه قریب مجیب روف رحیم و سمیت لیسر و المحرران فی ترجمه تور العیون +  
 پیغامبر را محمد صلی الله علیه و سلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن  
 مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر  
 بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و اما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار است

این کتاب در کتابخانه  
 جامع المصطفی  
 در شهر کاشان  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت: ۱۳۵۷  
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

و مادر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة و ولادت  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه تحقق شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعه فیل در آن بود بعضی گفته  
بتاریخ دوم و بعضی گفته اند بتاریخ سوم و بعضی گفته اند بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند با جملة  
شبه ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا  
چهارده کنگه و میرد آتش فایز و نموده بود پیش ازان هزار سال و خشک شد چشمه سارده و غیره و آنحضرت  
را صلی الله علیه و سلم حلیمه بنت ابی ذریب و نزد یک حلیمه شکافتند سینه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و  
پیر کردند از ابدانش و ایمان بعد ازان که بیرون آوردند نصیب غلطان را از آنجا و قیز شیر داد آنحضرت را  
صلی الله علیه و سلم ثویبه کثیرک ابی لهب آورد کفارش داشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ام ایمن حبشیه که مادر  
برکه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ام ایمن را میراث یافته بودند از پدر خود عبدالمطلب چون کلان  
شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات یافت عبدالمطلب آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در شکم والدۀ خود بودند و بعضی گفته اند که طفل دو ماهه بودند  
و بعضی گفته اند طفل هفت ماهه و بعضی گفته اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والدۀ آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
حال آن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم طفل چهار ساله بودند و بعضی گفته اند طفل شش ساله و متکفل پرورش آن  
حضرت صلی الله علیه و سلم شد جد آنحضرت عبدالمطلب چون عمر شریف پیرشت سال و دو ماهه و ده روز رسید  
عبدالمطلب وفات یافت پس تکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد ابوطالب چون عمر آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم به دوازده سال و دو ماهه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون  
بشهر یثرب رسیدند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بحیرار اہلب دید و شناخت بعلاتی که میرانست پس پیش آن  
حضرت صلی الله علیه و سلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفت و گفت این رسول رب العالمین است  
خو اہل فرستاد این را خدا تعالی تار حجت باشد همانیاں را هر آنکند و قتی که شما آیدید نہ مانده هیچ سنگی و نہ درختی  
مگر کہ بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده کنی کند مگر پیغمبر را و هر آنکندہ صفت وی می یابم در کتابهای خود گفت  
ابوطالب را اگر ایشان را بجانب شام پری البتہ خواهند گشت یہود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم  
بمکہ باز فرستاد و بعد ازان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با سیرہ غلام غنیمہ و را  
تجارتی کہ برای خدمت بود پیش ازان کہ در عقد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آید پس چون داخل شدند و شام فرو آمد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیر سایه درختی نزدیک صومعه راهی پس گفت آن راهب که فرو نیامده است به این  
 درخت بچگاه مگر پیغامبری گفت پیغمبر که چون نیم روز میشد و گرمی به نهایت میرسید و فرشته فرود می آمده و آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم سایه می کردند چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذان سفر رجوع کردند در نکاح آوردند و عقیقه  
 بنت خویلد را و در آن حال عمر شریف بیست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و  
 چون عمر شریف به سی و پنج سال رسیده حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بر بست شریف خود و چون  
 عمر شریف چهل سال و یک روز رسید خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فرستاد به نبوت و انذار و بشارت و آنکه  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمود من خواننده یتیم  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه به نهایت رسید شققت من بعد از آن مرا بگذاشت  
 پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خواننده میستم باز مرا تنگ در بر گرفت و در نوبت سوم گفت اقرأ باسم ربک  
 الذی خلق تا قوله تعالی انا لم یعلم و ابتدا نبوت بود در بعض اقوال روز و شششنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد  
 از آن شبانگ بلند اظهار کردند حکم خدا تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکو خواهی قوم در بیخنداشتند  
 اهل مکه از فرط سیداشی باید از بر خاستند و محاصره کردند آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در شعب پس آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم اقامت کردند در اینجا و محاصره مدتی کم از سه سال و اهل بیت نیز در محاصره ماندند بعد از آن  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند از محاصره و در آن وقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد از آن  
 به هشت ماه و یک روز وفات یافت ابو طالب و وفات یافت خدیجه بعد از اعیان طالع بسره روز چون عمر  
 شریف به پنجاه سال و نه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون نصیب پیش آمدند و سلام آوردند  
 و چون عمر شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدا تعالی آن حضرت را بمعراج مخصوص گردانید نخست  
 از امین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد از آن عراقی حاضر گردید پس آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بر آن سوار شدند بعد از آن برداشته شدند آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسوی آسمان  
 و فرض گردانیده شدند تا به جگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی  
 مدینه روز و شششنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز و شششنبه و آنجا اقامت نمودند و ده  
 سال تمام بعد از آن هجرتی شدند به مدینه و آنجا در تاریخهای مذکوره علماء اقوال متخالفه هست که در کتب مطبوعه  
 تو این یافت و ابو ذر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین مدت بیست و پنج یا قوی بیست و هفت کارزار

طالع خدای تعالی  
 سبب کبریاست  
 بلکه در آن  
 علامت است

کردند از آنجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر و طایف و بلعول و وادی  
القری و غابیه و بنی نضیه نیز کارزار واقع شده بود و بودند یحیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب بیستجاه و  
بعث عبارت از آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لشکری بجای فرستند و خود در آن لشکر نباشند و  
حج گزاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن که حج فرض شد یکبار قبل از آن دو بار حج گزاران بوده اند  
و تیردن آمدند از غابیه خود در حجه الوداع در روز شنبه بعد از آن که شانه کردند و در غن و خوشبو در بدن  
مالیدند پس فرو آمدند بکعبه الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند مشب بن آینه انداز جانب پروردگار  
من و گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عُمْرَةُ فی حَجَّةٍ حاصل معنی این کلمه آنست که نیست حج و عمره هر دو  
کن و این را در فقه قرآن گویند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم احرام هر دو بستند و داخل شدند در کعبه معظمه  
روزی یکشنبه وقت صبح از جانب کعبه طواف کردند برای قدم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و آب هکلی  
رفتند چهار بار بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میرویدند در وسط وادی بعد از آن امر کردند کسانی را  
که بدی همراه خود نیاورده بودند با کعبه فسخ کنند نیت حج را و عمره تمام کنند و فرو آمدند بجانب بالا از آنجمله پس  
چون روز ترویه رسید و آن تاریخ هشتم است از ماه ذیحجه توجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب  
و عشاء خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزارانند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه  
و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعرفه خیمه برای آن حضرت صلی الله علیه و سلم در وادی غزوه  
که طرف وادی عرفات است زده بودند پس در آن خیمه فرو آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زایل  
شد آنجا خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعت جمع کردند بیک افغان و دو واقامت بعد از آن روان شدند  
بسوی موقف که وسط وادی عرفات است و آنجا پیوسته دعا و تلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد  
از آن روان شدند بسوی مزدلفه بعد غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزارانند بعد از آن توقف  
کردند در مشعر الحرام تا آنکه روشن شد وقت بعد از آن روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس  
انداختند در حجره العقبة هفت سنگ بزره و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاپی هر سله حجره را هفت  
هفت سنگ بزره ابتدا میکردند بآن حجره که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند و مرا و این جا  
جائی است که مسجد منی در آن واقع است بعد از آن بحجره میانه بعد از آن بحجره عقبه و در آن میگردند و عار از آن یک  
حجره اولی و ثانیه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بخمس کردند در اول روز و در ایام منی روان شدند بسوی کعبه

حج گزاران  
بدر و احد  
بنی قریظه  
بنی المصطلق  
خیبر  
طایف  
بلعول  
وادی  
القری  
غابیه  
بنی نضیه  
لشکر  
فرستادن  
خود در آن  
لشکر  
نباشند  
حج گزاران  
بعد از آن  
حج فرض  
شد یکبار  
قبل از آن  
دو بار  
حج گزاران  
بوده اند  
تیردن  
آمدند  
از غابیه  
خود در  
حجه  
الوداع  
در روز  
شنبه  
بعد از آن  
که شانه  
کردند  
و در غن  
و خوشبو  
در بدن  
مالیدند  
پس  
فرو  
آمدند  
بکعبه  
الحلیفه  
و آنجا  
شب  
گذرانیدند  
و فرمودند  
مشب  
بن آینه  
انداز  
جانب  
پروردگار  
من و  
گفت  
نماز  
کن  
درین  
وادی  
مبارک  
و بگو  
عُمْرَةُ  
فی  
حَجَّةٍ  
حاصل  
معنی  
این  
کلمه  
آنست  
که  
نیست  
حج  
و  
عمره  
هر  
دو  
کن  
و این  
را  
در  
فقه  
قرآن  
گویند  
پس  
آنحضرت  
صلی  
الله  
علیه  
و سلم  
احرام  
هر  
دو  
بستند  
و داخل  
شدند  
در  
کعبه  
معظمه  
روزی  
یکشنبه  
وقت  
صبح  
از  
جانب  
کعبه  
طواف  
کردند  
برای  
قدم  
پس  
پویه  
پویه  
رفتند  
درین  
طواف  
سه  
بار  
و آب  
هکلی  
رفتند  
چهار  
بار  
بعد  
از آن  
بیرون  
آمدند  
بسوی  
صفا  
و سواره  
میرویدند  
در  
وسط  
وادی  
بعد  
از آن  
امر  
کردند  
کسانی  
را  
که  
بدی  
همراه  
خود  
نیاورده  
بودند  
با  
کعبه  
فسخ  
کنند  
نیت  
حج  
را  
و  
عمره  
تمام  
کنند  
و  
فرو  
آمدند  
بجانب  
بالا  
از  
آن  
جمله  
پس  
چون  
روز  
ترویه  
رسید  
و آن  
تاریخ  
هشتم  
است  
از  
ماه  
ذیحجه  
توجه  
شدند  
بسوی  
منی  
پس  
آنجا  
نماز  
ظهر  
و  
عصر  
و  
مغرب  
و  
عشاء  
خواندند  
و  
شب  
آنجا  
ماندند  
و  
نماز  
صبح  
نیز  
گزارانند  
و  
چون  
آفتاب  
طلوع  
کرد  
روان  
شدند  
بسوی  
عرفه  
و  
پیش  
از  
رسیدن  
آنحضرت  
صلی  
الله  
علیه  
و سلم  
بعرفه  
خیمه  
برای  
آن  
حضرت  
صلی  
الله  
علیه  
و سلم  
در  
وادی  
غزوه  
که  
طرف  
وادی  
عرفات  
است  
زده  
بودند  
پس  
در  
آن  
خیمه  
فرو  
آمدند  
تا  
وقتیکه  
آفتاب  
از  
وسط  
آسمان  
زایل  
شد  
آنجا  
خطبه  
فرمودند  
و  
نماز  
ظهر  
و  
عصر  
با  
جماعت  
جمع  
کردند  
بیک  
افغان  
و  
دو  
واقامت  
بعد  
از  
آن  
روان  
شدند  
بسوی  
موقف  
که  
وسط  
وادی  
عرفات  
است  
و  
آنجا  
پیوسته  
دعا  
و  
تلیل  
میگفتند  
تا  
آنکه  
غروب  
شد  
آفتاب  
بعد  
از  
آن  
روان  
شدند  
بسوی  
مزدلفه  
بعد  
غروب  
و  
آنجا  
شب  
گذرانیدند  
و  
نماز  
صبح  
گزارانند  
بعد  
از  
آن  
توقف  
کردند  
در  
مشعر  
الحرام  
تا  
آنکه  
روشن  
شد  
وقت  
بعد  
از  
آن  
روان  
شدند  
پیش  
از  
طلوع  
آفتاب  
بسوی  
منی  
پس  
انداختند  
در  
حجره  
العقبه  
هفت  
سنگ  
بزره  
و  
در  
هر  
یکی  
از  
ایام  
تشریق  
می  
انداختند  
پیاپی  
هر  
سله  
حجره  
را  
هفت  
هفت  
سنگ  
بزره  
ابتدا  
میکردند  
بآن  
حجره  
که  
متصل  
خیف  
است  
و  
خیف  
زمین  
نشیب  
را  
گویند  
و  
مرا  
و  
این  
جا  
جائی  
است  
که  
مسجد  
منی  
در  
آن  
واقع  
است  
بعد  
از  
آن  
بحجره  
میانه  
بعد  
از  
آن  
بحجره  
عقبه  
و  
در  
آن  
میگردند  
و  
عار  
از  
آن  
یک  
حجره  
اولی  
و  
ثانیه  
و  
آن  
حضرت  
صلی  
الله  
علیه  
و سلم  
بخمس  
کردند  
در  
اول  
روز  
و  
در  
ایام  
منی  
روان  
شدند  
بسوی  
کعبه

و طواف کردند و بعد از آن سقاخانه آمدند و آنجا می نشست که آب نهر در آن جمع میکنند پس ادا بخا  
 آب خواستند و شاقول فرمودند بعد از آن بنی رجوع کردند و چون سوم روز شد از ایام تشریع کوچ کردند و  
 به حبیب فرو آمدند و از آنجا اهر کردند و عاقله رضی الله عنهما را که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کند و بعد از آن  
 اگر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف و اداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه اما عمرهای آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم پس چهار بود و نهمه در ماه ذی قعدة و بود و نهمه آن حضرت میانه قد سفید رنگ آ میخست  
 بسرخ در میان هر دو شانه آن حضرت صلی الله علیه و سلم قدری بعد بود موسی آن حضرت صلی الله علیه و سلم میر سید  
 بن زید گوش و بعد پیری ز سیده بودند و در سر و پیش آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیست موسی سفید بودند  
 پر روشن می و خنید روی آن حضرت صلی الله علیه و سلم مانند ماه شب چهارم و نیم تن و محدل بدن بودند  
 اگر خاموش میشدند ظاهر میشد آن حضرت صلعم هایت و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر می شد بر آن حضرت  
 صلعم لطف و نازکی اگر کسی از دور میدید جمال و نازکی او را که میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی  
 می نمید کشیرین گفتار بودند آن حضرت صلعم و کشاده پستانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند بینی نرم خیاره  
 کشاده دمان روشن و کشاده دندان میان دو شانه آن حضرت صلی الله علیه و سلم خاتم نبوت بود می گفت  
 صفت کنند آن حضرت صلعم که ندیده ام پیش از آن حضرت و ندهد آن حضرت صلعم مثل آن حضرت و  
 آن حضرت صلعم فرمودند نام من محمد است و احمد و محی که سبب من نابود می کند خدای تعالی کفر او را حاشه  
 که پیش از نهمه خوشنوا هم شد و عاقب که بعد از یسج نبی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمة  
 و نبی الحکمة نیز آمده و خدایتعالی آن حضرت را می ساخت به تفسیر و تزیین و رونق و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و  
 احمد و ظله و قلیس و مزیل و مدثر و جید و آیه سبحان الذی امری بعبد لیل و عبید الله در آیه و انه لما قام  
 عبدا لله بدعوه و منذر در آیه انما انت منذر و اسمای دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این اسماء همه  
 بیان صفات آن حضرت است صلعم و سوال کرده شد عاقله رضی الله عنهما از خلق آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم گفت بودند خلق آن حضرت صلی الله علیه و سلم قرآن مجید بخشتم می آمدند و در فوج غضب قرآن و خوشنود  
 می شدند بر حسب خوشنودی قسه آن و بخشتم نمی آمدند براسه نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود  
 میکن و قسمة ضائع کرده می شد حق از حقوق خدایتعالی انتقام نمی کشیدند محض براسه خدا چون  
 بخشتم می آمدند هیچکس تاب بخشتم آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمیداشت و بودند آن حضرت شجاع ترین مردم

صلعم و سلم



و منی ترین و کریم ترین ایشان هرگز نبوده که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهم و شب نمی ماند در خانه آن حضرت دیناری و نه دره می و اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و بیاناگاه شب می شد هرگز بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از آن چیز و برسانند آنرا به جفان و هرگز نمی گرفتند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر قوت یکساله اهل خود از آن تر جسته که بدست می آمد مثل خرما و جو بعد از آن ایشان میکردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیاناً محتاج می شدند بقوت پیش از گذشتن سال و آن حضرت بودند راست گوترین مردم در حق گفتن و وفا کننده ترین ایشان و درم ترین ایشان و فاضل ترین ایشان در محبت و حلیم ترین مردم و با حیا تر از دختر تا که خدا که در پرده خود باشد و فرو اندازنده نظر بر زمین بود و نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی زمین زیاد تر از نظر آن حضرت بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگوشه چشم بود و بودند بسیار ترین مردم باعتبار تواضع قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کنندنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله کج میساختند آوند را برای گریه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتی که سیراب شود آن گریه از غایت شفقت و بودند عقیف ترین مردم یعنی شتمنا و لذات نفس نفیس غالباً نبودند و بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود و از نمیکردند پاتی مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب از دحام تنگ میشد و از نوبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیشتر می شدند از از نوبی هفتین خود هر که آنحضرت را بیاناگاه دیدند هینیت خوردی و هر که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را مسلم رفیقان بودند که پیوسته گرداگرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودندی اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی میفرمودند ایشان خاموش میشدند و تا سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنوند و اگر چیزی میفرمودند شتاب کردند بسوی فرمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابتدا بسلام می کردند با هر که ملاقات می نمودند و ترنم و نعل میکردند برای ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه مثل آن خمسه میکردند از اصحاب و سوال میکردند از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت می میکردند و اگر در سفر رفته بودی برای او دعا میکردند و اگر مرده بودی در حق وی انالله و انا الیه راجعون میگفتند و از پس او دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میفرستادند تا آنکه داخل شود و مردی در خانه وی و بر دمی آمدند بسوی باغبانی یاران خود و پنجه و مضیافت ایشان را و استعالت میکردند دل به شرف قوم را و اگر میسر میشد اهل فضل را و درین نمیداشتند تاز و روی از هیچکس و قبول میکردند



عذر فرمودند توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیکند  
 هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیکند باشند هیچکس را  
 که پیاده رود و همراه آنحضرت صلم و تنیکه سواره میفرستند تا آنکه در این سوار کنند پس اگر وی از سوار شدن امتناع  
 کردی میفرمودند از من پیشتر و تا مقام مطلوب خود خدمت میکردند کسی را که خادم آن حضرت صلم بودی و  
 آنحضرت صلم غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران جماعه بلندی و تنیز نیکو دند و خردی  
 و پوشیدی آنکس گفت رضی اللہ عنہ کہ خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتیم  
 با آنحضرت صلم و در خدمت و در سفر مگر خدمت آنحضرت صلم را بسیار بود از خدمت من آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 را و هیچگاه نگفتم مرا آن و آن کلمه تنگدلی و ناخوشی است و نه فرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی را  
 را که نکردم چرا نکردی و بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سفری پس امر کردند بدست ساقان گوسفندی  
 پس شخصی گفت ذبح این بز من و بگوئی گفت پوست کنان این بز من و بگوئی گفت بخشن این بز من  
 من آنحضرت صلم فرمودند ہم آوردن ہم بز من آن جماعه عرض کردند که بجای آن حضرت صلم ما  
 این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای من کفایت نوانید کرد ولیکن من نمی پسندم آنکه تنیز کنم  
 و بلندی جویم بر شما هر آینه حق تعالی مکروه میدارد از اینده خود این خصالت را که تمیز باشد از میان یاران  
 خود بعد از ان الیتاد و جمع کردند ہم را و بودند آنحضرت صلم در سفری پس فردا آمدند از شتر بسوی نماز اعدا  
 ازان را رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب آنحضرت عرض کردند یا رسول اللہ کجا میرید و فرمودند میخواهم  
 کہ بنده کم پای شتر خود را عرض کردند کہ ما بند کنیم پائی او را فرمودند بناید کسی از شما ند و طلبد از مردان اگر چه  
 در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر اللہ تعالی و چون میر رسیدند بجای  
 می نشستند بجا که منتی میشد مجلس یعنی اول کہ مجلس سیدند بجا می نشستند و قصد صد مجلس میکردند و همین  
 خصالت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از ہم نشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکر ام و قوی  
 میدادند میداشتند نمیدادند همچنین آنحضرت که کسی گرامی ترست از وی نزدیک آنحضرت صلم یعنی بوجہ  
 با هر یکی بشاقت میکردند کہ هر کس میدادند کہ وی گرامی ترست و اگر کس با آنحضرت صلم می نشست آنحضرت صلم  
 بر نیخاستند ازان مجلس تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب افون می کردند از وی و در بر وی  
 کسی نمی گفتند آنچه دی ناخوش دارد و مقابلہ نمی کردند بدو و بے ادبی کسی را نمادند آن بلکه غفوی میکردند

و در میگذاشتند و عیادت بیمار را میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان مهربانی میکردند  
 و بر جثه ایشان حاضر میشدند و حقیرانی داشتند هیچ فقیر را بسبب فقر او و هیبت نمی خوردند از هیچ  
 پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی را اگر چه اندک باشد و بنکوشش یا دمی کردند  
 از آن نعمت هیچ خصصت را بر گزیدیم نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول نکردند و الا  
 ترک نمودند و خبر داری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 زیاده تر از همه مردم و در تبسم و بهترین ایشان در تازه رویی هیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگذاشت  
 در غیر عمل برای خدا یا شغال بجا جت ضروری و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار  
 کردند آسان ترین آنها را آنکه در سه قطع رحم باشد و اگر قطع رحم بود از وی دورترین مردم بودند و  
 بعضی با بلع و جوه از وی اجترار میکردند و خندیدند و پالوش خود را و پیوند میکردند جامه نخود را و عوار میشدند  
 بر اسب و استر و در از گوش و روی و میساختند پس پشت خود غلام و خیسران را و مسح میکردند و رو  
 اسب خود را بگوشت آستین خود یا به گوشت چهار خود و آنحضرت دوست می داشتند فال را و ناپسند میکردند  
 طیره را و فال عبارت از آن است که کسی چون بکار می توجه شود و کلمه نیک بگوش و سه مثل یار شد  
 و یا سالم با ستماع آن خوش وقت شود و طیره عبارت از شگون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب  
 راست و چپ یا آواز کردن زارغ و مانند آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آنرا دوست میداشتند  
 میفرمودند الحمد لله رب العالمین و چون حاصل میشد چیزی که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله  
 علی کل حال و چون بعد از فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند  
 الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و اروانا و جعلنا مسلمین و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم رو بقبله بودی  
 بسیار میکردند و ذکر و می گفتند سخن بیهوده و در از میگرداند نماز را و کوتاهی ساختند خطبه را و طلب  
 مغفرت می کردند از خدا و تعالی در یک مجلس حد مرتبه و شنیده می شد سینه مبارک را در حال نماز  
 آوازی مثل آواز جوش و دیگ بر بسبب بجا آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه میداشتند روز و شب و روز و شب  
 و سه روز از به راه و روز غاثر را و کم بود که روز جمعه بے روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان  
 چندان روزه نمیداشتند که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب میفرمودند  
 چنان آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمی خفت دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب انتظار روحی و متوجه شدن

این حدیث صحیح است  
 خاصه خاصه  
 در حدیث آنحضرت  
 در حدیث آنحضرت  
 در حدیث آنحضرت

بجانب قدس چون آنحضرت می گفتند شنیده میشد آنحضرت صلعم و غطیط از آنحضرت ظاهر میشد و آنحضرت  
 منکرست که از بعضی خفتگان شنیده میشود و چون میدیدند در خواب پیری که پسند میکردند می گفتند هو الله  
 لا شریک له و چون محل خفتن آرام میگرفتند میگفتند ربی عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند  
 می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعد امانتنا و الیه النشور فیمجوز و ند صدقه و تناول میکردند هدیه را و صدقه  
 آنست که برای طلب ثواب بفقیران و دهنده خصوصیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست که برای اگر ارام  
 این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخدایت آنحضرت صلعم و سلم میفرستاد آن حضرت صلعم و سلم تمام آن را  
 آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکرد و ند و تکلف نمی کرد و در خوردنی و در وقت فاقه و شدت  
 جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بی طاقت نشوند خداست که آن حضرت را صلعم کلید خزانهاست زمین عطا کرده  
 بود پس آن را قبول نکرده و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده اندکان با سر که و قسم نمودند نیک  
 نان خویش است سر که و خورده اند گوشت ماکیان و جاری و آن طائری است معروف و دوست میداشتند  
 که در او گوشت دست بزد و فرمودند بخورید زیت و در بدن نالید و او را هر آنکه که دی و دخت مبارک است  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخور و ند لب انگشت و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آن حضرت  
 صلعم و سلم خورده اند نان جورا با خرمای خشک و خریده با خرمای تر و باد رنگ را با خرمای تر و خرما  
 را با سرکه و دخت میداشتند با شیرینی و شند و آب شسته میخوردند و در میان آب نوشیدند سه بار و ند را اند  
 دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقی مانده را با صاحب عنایت کنند از جانب است خود  
 شروع میکردند یکبار بشیر آشامیدند آنگاه فرمودند هر که چیزی از کولات خور و باید که بگوید اللهم ارزقنا خیرا  
 منه و هر که بشیر آشامد باید که بعد از آن بگوید اللهم بارک لنا فیہ و زنا منه و فرمودند نیست چیزی که کفایت  
 کند بجای خور و نی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آن حضرت صلی الله علیه و سلم می پوشیدند جامه پشمین و  
 در پامیک و ند فعل و دخت و پیوند کرده و تکلف نمی کرد و در پوشیدنی و بهترین جامه نازیک آنحضرت  
 صلعم قمیص بود و چون جامه نومی پوشیدند می گفتند اللهم کاک الحمد کما البسته و اسالک خیرة و خیر  
 ما صنع که خوش می شدند از جامه نای سبز و احیا نایک چادری پوشیدند که جسم آن بر آن حضرت نبود  
 می بستند دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزار و ند در آن یک چادر باین کیفیت و آن حضرت  
 دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شانه دمی پوشیدند روز جمعه جامه

سرخ بعضی گفته اند آن چادر غلط بود و غلط است و می پوشیدند انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله  
 بود و در خضر دست راست و گاهی در خضر دست چپ و خضر نام خردترین انگشتان است و دوست میداشتند  
 خوشبو را و ناخوش میشدند از بوی بدوی فرمودند هر آنکس که الله تعالی نهد است لذت من از زنان  
 و خوشبو و گردانیده است هر دی چشم من در غار و از اجناس خوشبو استعمال میکرد و ندانید و آن  
 خوشبوئی است مرکب نیل و مشک را تنها و بخوری گرفتند از خود و کافور و سمرمه میکردند با خود و آن  
 قسم اعلی است از اقسام سمرمه و گاهی سمرمه میکشیدند سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی  
 سمرمه می کردند و در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند و من را در سمرمه و درش خود و استعمال دهن میکردند  
 یک روز در میان و سمرمه میکردند بر عایت عدد طاق و در وقت <sup>روشنی</sup> داشتند ابتدا کردن از جانب  
 راست در شانۀ کردن و تعیین پوشیدن و طهارت کردن و در سمرمه کار و نظری کردند در آئینه و در  
 سمرمه از آن حضرت جدائی شد چنانچه پیشتر شده بود و سمرمه دان و آئینه و شانۀ و مقراض و سواک و  
 سوزن و برشته و آن حضرت صلح سواک میکردند شبی سه بار پیش از آنکه بخواب رود و بعد خواب بیدار  
 بهتجدید میخواستند و وقت برآمدن برای نماز صبح و آن حضرت صلح حجامت می کردند یعنی خون میکشیدند  
 و آن حضرت مزاج میکردند و می گفتند در مزاج مگر خنی راست یکبار شخصی میخواست آن حضرت را آید و گفت یا  
 رسول الله سوار کن مرا <sup>خوشتر</sup> انگشتری فرمودند سوار کنم ترا بر یک ماده شتر گفتند آنچه را میخواهند برداشت از زنان  
 ویرا گفتند می باشد شتر مگر یک ماده شتر و دیگر بار زنی بخندست آن حضرت صلح آمد و گفت یا رسول الله شوهر  
 من بیمار است و وی حضرت را صلح می طلبید فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی است مراد  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم سفیدی میگوید چشم بود و آن زن سفیدی ندیدم که مانع نظر باشد فهمید پس  
 باز گشت آن زن و یکبار چشم شوهر خود را شوی و شش گفت ترا چه شد که چشم من میکشانی گفت خبر دادی  
 مرا آن حضرت صلی الله علیه و سلم که در چشم تو سفیدی است شوهر گفت یکجکس نیست الا در چشم وی سفیدی  
 و زن دیگر بخندست آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد یا رسول الله و ما کن عجب آن خدا آیتهاست  
 تا مراد بر بشت داخل کند فرمودند ای ام کلان در بشت هیچ پیر زال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه  
 کنان از مجلس آن حضرت صلی الله علیه و سلم باز گشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد و در بشت  
 در حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بشت در آید پیر آئینه نهایی میفرمایند اما انشا

این انشاء انجمن است این کار را عموماً اتراب می‌نمایند این است بحسب اقتضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم  
 مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را دختران جوان و الله اعلم آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم نخست در عقد نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و سابقاً این قصه مذکور شد بعد از آن سوده بنت  
 زمعه را و دوی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنحضرت خواستند که طلاق دهند وی را پس  
 نوبت خود بجا نشد و او گفت مرا بگردان هیچ کاریست من مقصود من آنست که برگردم بشوم در ازواج  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن عائشه بنت ابی بکر صدیق را بکلیح آوردند در مکه پیش از هجرت  
 بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال در راه شوال و دوی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در مدینه در راه شوال سال دوم از هجرت و دوی نه ساله بود و آنحضرت  
 وفات یافت و دوی هیزده ساله بود و دوی وفات یافت بدین هفدهم رمضان سینه پنجاه و هشتم دور  
 بقیع مدفون شد و غیر این سینه نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ کس را بجز عائشه تزویج  
 نکرده اند و کنیت وی ام عبد الله است بعد از آن حفصه بنت عمر فاروق را بکلیح آوردند و رواجی آمده  
 که آنحضرت ویرا طلاق داد و ندیسانزل شد جبرئیل و گفت که خدایتعالی شمار ایضا باید که رجعت کنید  
 ویرا که حفصه بسیار روزه دار و نمازگزار است و بر دایمی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رجعت کردند  
 بجهت مهر بانی بر عمر رضی الله عنه و الله اعلم و بکلیح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و دوی در آنوقت  
 در حبشه بود و مهر داد و او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم نجاشی پادشاه حبشه چارصد و بیست و متولی  
 نکاح او شد عثمان بن عفان و بقولی خالد بن سید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بکلیح  
 آوردند ام شکفه را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و دوی آخرین ازواج آنحضرت است  
 صلی الله علیه و سلم در وفات و بقولی آخرین همه می‌بونه بوده است و بکلیح آوردند زینب بنت جحش را  
 و دوی دختر عمه آنحضرت بود و او را در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن و طلاقش  
 داد و آنگاه در ازواج طهارات داخل شد و وفات یافت بدین سال بیستم و دوی اولین ازواج آنحضرت است  
 صلی الله علیه و سلم در وفات بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اولین کسی است که برداشته شده بر  
 نقش مراد از نقش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گمواره تا با ستر تریا شد و بکلیح  
 آوردند جویریة بنت حارث را و دوی در غزوة بنی مصطلق اسیر شده بود پس در حصه ثابت بن قیس

بیان ازواج و عیال آنحضرت صلی الله علیه و سلم

افتاد او مکاتبش ساخت پس بخدمت آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوش شکل بود آنحضرت فرمودند که یا منکم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهی تراوی باین معنی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن مبلغ ادا ساختند و نکاح آوردند و وفات یافت سال پنجاه و ششم و نکاح آوردند و شفیع را و وی از اولاد حضرت نارون بود و پسر شد و در غسنه و به حبس پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آزادش کردند و آزاد کردن مهر اوستاقتند وفات یافت سال پنجاه و هشت و نکاح آوردند و میمونه را و وی خاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس است وفات یافت هجده سال آنحضرت آنجا اورا بنکاح آورد و ده بود و نام آن موضع سرف است سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و هشتم و بر تقدیر اخیر آخر از وراج آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد و وفات داین جماعه مذکور است آنانند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم باقی مانده بودند غیر خدیجه و نکاح آوردند و زینب بنت خویمه را سال سوم از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم زنده نماند مگر آنکه دو ماه یا سه ماه انگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم را بنکاح آوردند یا خلیفه کردند و این امر با انجام نرسید از آنجمله فاطمه بنت خنک آنحضرت صلی الله علیه و سلم اورا بنکاح آوردند و چون آیه تنخیر نازل شد وی را خیر کردند و در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد یا دنیا اختیار کن وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت اورا جدا ساختند بعد از آن پیشک شتر التقاط میکرد و گفت من بدختم که اختیار کردم دنیا را و از آنجمله شرافت خواهر و حیه کلی بر من خواستند اورا و دخول نکردند و خوله بنت زهیر وی همان است که بنشیند نفس خود را با آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی بغیر مهر و نکاح آمد و بقولی بنشیند نفس خود را شریک بود و اسما چونیه گویند چون آنحضرت خواستند که دست بوی رسانند گفت احوذ بالله منک بخدا می پناهیم از تو پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفارقت کردند و عمره بنت یزید و زنی از غفار و مالیه بنت ملیان و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت و دیگر هم و پیش از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آن حضرت خواستند که نزدیک شوند فرمودند هیچی لی نفسک نفس خود بمن ده گفت هیچ زن و نسبه نفس خود را بازاری میدهند آنحضرت اورا جدا ساختند و خطبه کردند و زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ علت نبوی چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند و زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده

ازین است که گاهی بیمار شده است فرمودند اورا نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر  
 از وراج آن حضرت پانصد و پنجاه روزی را و این قول صح احوال است مگر صغیر و آم حبیب چنانکه گذشت  
**از اولاد آنحضرت** صلی الله علیه و آله و سلم یکی فاطمه است و کنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بنام وی بود پس آنحضرت را الواقا هم میگفتند و بعد از آنکه طیب طاهر بود و لقبی است بقولی طیب  
 غیر طاهر بود و در ترتیب و رقیه و آم کلثوم و فاطمه فاطمه زهرا و توحید و دختران آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود این  
 پسران مردند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام در یافتند و سلمان شدند و این جامعه  
 هم از لطف خدا بچید بودند بعد از آن از لطف ماریه قبطیه در مدینه آید و پس پیداشد و طفل سفتاد و روزه بشد  
 در گذشت و بقولی هفت ماهه بقولی هیزده ماهه و اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم وفات یافتند الا فاطمه که وفات وی بعد آنحضرت بود و شش ماه پس ازین کجای ابی العاص  
 بود و برادر برای وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری آمانه نام که چون جوان شد  
 امیر المومنین علی او را بکاح آورد بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن الحارث بن کلاب آورد و از وی  
 پسری زاد یکی نام و فاطمه رضی الله عنها در کلاب امیر المومنین علی بود و برادر برای وی حسن و حسین و  
 رقیه و زینب و ام کلثوم حسن در صغر در گذشت و رقیه نیز در قبل بلوغ در گذشت و زینب ابی العاص  
 بن جعفر بن کلاب آورد پس برادر برای وی پسری علی نام و در یک و یک و ام کلثوم را  
 بکاح آورد و امیر المومنین عمر فرس پسری زینام برای او برادر و بعد عمر عون بن جعفر زنی خواست  
 بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی محمد بن جعفر و رقیه بنت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک  
 امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود پس برادر برای او پسری محمد بن جعفر و رقیه بنت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک  
 وفات یافت روزی که زید بن الحارث بشارت فتح بدر بدین آورد پس عثمان بعد از وی بکاح آورد  
 ام کلثوم را و وی نیز در عقد عثمان بنی متوفی شد و در ماه شعبان سال نهم و بیست از عثمان رقیه نزدیک عثمان  
 ام کلثوم نزدیک عثمان بنی و پس از آن ابولسب بود و اسامی **عجما و عجات آنحضرت** صلی الله  
 علیه و آله و سلم عارث و شیم و زبیر و حمزه و عباس و ابوطالب و عبدالمطلب و حنظل و طرار و عبدالحق  
 و ابولسب و صفیه و عاتکه و ارون و ام کلیم و بره و امینه ازین جامعه اسلام آوردند و در سن هجری  
 عباس و صفیه **موالی آنحضرت** صلی الله علیه و سلم زید بن الحارثه پسری اسامه و ثوبان

فاطمه زهرا  
 زینب  
 رقیه  
 ام کلثوم  
 عاتکه  
 صفیه  
 حنظل  
 طرار  
 عبدالحق  
 عبدالمطلب  
 ابوطالب  
 حمزه  
 زبیر  
 شیم  
 عارث





آمد و تخت و نشست بر زمین اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال نهم  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خانه بنیانه بر روی نمازخانه گزاردند و مدینه کلبی را بسوی پادشاه روم دوی هر قل نام داشت  
 پس ثابت شد نزدیک دوی بدلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد اسلام کرد و قوم وی با دوی موافقت  
 نکردند و ترسید از آنکه اگر اسلام آورد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن عذافه را بسوی کسری  
 پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد و نامه آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند خدایت قاسه  
 پاره پاره کناد پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد و حاکم ابن ابی بلتعنه را بسوی مقوقس فرستاد و  
 مقوقس لقب کسی است که مصر و اسکندریه در تصرف او باشد پس نزدیک آمد با سلام و هدیه فرستاد و بحد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم باریه قطیبه و شیرین و استر سفید که دلال نام داشت و لقبی که هزار دینار و  
 بیست جامه نیز و عمر بن العاص را بسوی جیفه و عبد الله سپران جلدی پادشاهان عمان پس هر دو مسلمان  
 شدند و مانع نیامدند عمر و از آنکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا کند پس عمر و در میان ایشان  
 می بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافتند و سلیمان بن عمر و را بسوی هوزة بن علی رئیس یاسه  
 پس وی اگر ام سلطه کرد و خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته فرستاد که چه نیک جیسه زنی است آنچه  
 شما بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعضی تصرف در امر خلافت دهید پس  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبول نه فرمودند و هوزة مسلمان نشد و شجاع این و هب را بسوی حارث عسانی پادشاه  
 بلقا که شهریت از شام پس بر تافت نامه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم گفت من بالشکر دانه آن جهت می  
 پادشاه روم از من میمنه کرد و مهاجرین امیه را بسوی حارث خمیری درین فرستاد و علام بن ابیضی را  
 بسوی منذر بن سادی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و اکوموسی اشعری و معاوی بن جبل را بسوی یمن پس  
 مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان** آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم خلفا ماربعه و عامر بن فهیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس  
 و خالد بن سید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شریک بن جسنه **اسامی تنجیمای آنحضرت**  
 صلی الله علیه و سلم یعنی آنانکه زیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابی ذر و متداد  
 و سلمان و حذیفه و عبد الله بن مسعود و عمار و بلال **اسامی عشره مبشره** خلقی اربعه و سعد بن ابی  
 وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبید الله و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن

استری بود  
 یعنی بنیانیان  
 باری که از او  
 سوار آنحضرت  
 علی بودند

فاسامی  
 نویسندگان  
 آنحضرت

فاسامی  
 تنجیمای  
 آنحضرت  
 فاسامی  
 مبشره



ع چون میگفتند عصای باریک که او را مشوق میگفتند و چهار کمان و یک تیرش و تیری که بر روی  
 صورت کس ساخته بودند بجز دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبردند آمد آنحضرت صلعم و دست خود را  
 بر روی نهادند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غدا آن گفت رضی الله عنه اقل و قبیح شمشیر آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم از بیم بود و در میان اقل و قبیح چند حلقه سیم بود و قبیحه چیزی است که نزدیک بعضی از بیم و جز آن  
 سازند و اقل چیزی است که بجانب باریک شمشیر از بیم و غیر آن سازند و پیش آنحضرت دوزخ بودند که آنها  
 را از سلاح بی فایده بخت آوردند یکی سحر بود و دیگر فتنه زنی بود که او را زوات اعمول میگفتند پوشیدند آنرا  
 در روز جمین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم زده حضرت و او را علیه السلام بود آنکه ایشان روز  
 قتل حالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را دلو بسورخ میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم کمر بندی بود از اویم در کوه سه حلقه از بیم و اقل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفید بود و چون آنحضرت  
 وفات یافتند گذاشتند و همانجا جیره فوجی است از چهار نایمین و ازاری بمانی و دو جامه مخماری و  
 قبیعی محاری و قبیعی سحری و جینه بنیه و نیمه صلیبی چادر ملداری سینه و چند کوفته و خنجر بلند سیاه چهار و  
 لحاف رنگین و پوش و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم طاقی از جرم بود که روی می نمادند آینه و شانه حاج  
 و سرهمه دان و قراض و سواک و فرش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جرم بود و شتران بجای پیلین لیلی حرام  
 بود و قدیمی بود که سه موضع بصفاح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ آوندی کلان از صخره درو  
 حنا و صمغ و سیاه نموده تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر سر می نهادند وقتی که در سفر احرار می یافتند و پیاله نو  
 از شیشه آوندی بود و پیاله بر آغوش از صخره و پیاله بود کلان و پیاله بود که بوی صدقه فطری میزد و چهار  
 حصص صلح بود و انگشتری بود از بیم که نگین وی هم از کبودیران کلمه محمد رسول الله کند بود و بوقلی و از آن  
 بود و جای وصل نگین با حلقه سیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مومره بناده و پیش  
 فرستاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گویی بود سیاه  
 و جامه که او را صاحب میگفتند و پیش آنحضرت دو جامه بود و زبر برای نماز جمعه بجز آن جامه که سازند ایام  
 می پوشیدند در مال بود که می یابیدند آنرا بر روی بدن وضو و از جمله مجربات آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم قرآن است و از بزرگترین حجرات هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتواند آورد و خبر داد از اخبار  
 گذشته آینه مطابق واقع و از اخبار حق صدر است که در زمان خود سالی ملائکه سینا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگاه داشتند

علی حدیث  
 باقی حدیث است  
 علی حدیث است  
 بین حدیث  
 از حدیث  
 حدیث است

حدیث است  
 حدیث است

ایمان و علم پرسان شدند و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند قوم را از فتنه اسرار و  
 پس گفتار نگذریب کردند بعضی علامات بیت المقدس که آنحضرت آنرا تا مل نفرموده بودند برپدید  
 خداوند تعالی بیت المقدس را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکلف ساخت تا هر چه آن قوم می پرسیدند آنحضرت مسلم  
 بواسطی بیان میفرمودند و از آنجمله گافه شدن ماه است و از آنجمله آن است که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم را بکشتن چون آنحضرت مسلم برآمدند آنجمله از نظر زمین انگشت نهادن از اذان ایشان پرسیده نام ایشان  
 افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش آمدند و بر سر ایشان ایستادند و یک مشت خاک گرفتند و فرمودند که  
 شاه است الوجوه و در روی ایشان انداختند پس رسید چیزی از آن سنگ ریزه ها بکسی از ایشان مگر که گشت  
 روز بدروز از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز حنین انداختند یک مشت خاک در روی خنسان  
 پس خداوند تعالی آنجمله را زهریمت داد و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غار یمنان شدند  
 عذکوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست و از آنجمله آنست که چون سراقه بن مالک  
 لقب آنحضرت کرد و وقت هجرت خرق شدند قوا هم سپ او در زمین سخت و از آنجمله آنست که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم دست خود رسانید بر پشت بزفا که هنوز زنی نرسیده بود پس شیر داد آن بزغاله  
 و همچنین بزغاله معبد شیر و احوال آنکه شیر ده نبود و از آنجمله آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کردند  
 برای عمر رضی الله عنه که خداوند تعالی بسبب ایشان اسلام را دعوت دهد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست  
 که دعا کردند برای علی کرم الله وجهه که خداوند تعالی و در کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب و آتش خود  
 و چشم ایشان آفتاب ندال آنکه ایشان در و چشم داشتند پس همان ساعت شفای حاصل شد و بچگاه  
 بعد از آن در چشم ایشان را عارض نگشت و از آنجمله آنست که چشم قتاده بن النعمان زخم رسید و آب شد  
 بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین  
 چشمان او و با جمال عین آنها شد و از آنجمله آن است که دعا کردند آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای  
 عبداللہ ابن عباس که خداوند تعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد  
 و از آنجمله آنست که دعا کردند بر بکرت و خرمای جان بر روی بغایت قلیل بود پس جابر از آن حق عزما و ادا  
 ساخت و سیزده و شش باقی ماند و از آنجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در چشم هم رفتی پس از آن با  
 از سینه پیتر میرفت و از آنجمله آنست که دعا کردند برای انس بطول عمر و کثرت مال را و الا کس همچنان واقع شد

و از آنجمله آنست که  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در غار یمنان شدند  
 و از آنجمله آنست که  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در غار یمنان شدند



و از آنجمله آنست که خبر دادند بآنکه جماعتی از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز غزاه احد  
 حرام از ایشان دست پس بچپان واقع شده و از آنجمله آنست که خبر دادند که عثمان را رحمنی <sup>بلاست</sup> <sup>بلاست</sup>  
 بشدیدیش خواهد آمد پس اینصورت واقع شد و در همان بلا مقتول شدند و از آنجمله آنست که القصار را  
 فرمودند که شمار ایشان آید بعد از من آنکه دیگران را بر شمار ترجیح خواهند داد پس این صورت در زمان  
 محوید رضی الله عنه واقع شد و از آنجمله آنست که حضرت حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزند من سید است  
 و نزدیک است که خدایتعالی صلح آنکند لبیبی در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس بچپان  
 واقع شد و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند بقتل هو و عشی که کذاب نبی که کشته شده با آنکه کشته او  
 کیست و وی در صنعا بود که شهری است بنحین و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند ثبات  
 بن قیس را العیش جیفا و بقتل شهید از زندگانی کند و حالیکه ستموده باشد و کشته شود و در حالیکه که  
 شهید باشد پیش شهید غدر روز یامه و از آنجمله آنست که مرتد شد در وی و پیوست بمشرکان پس  
 خبر رسید بآن حضرت صلی الله علیه و سلم که او میرد فرمودند که زمین او را قبول نخواهید کرد پس هر بار  
 که دفن میکردند زمین او را بیرون می انداختند و از آنجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام بخورد و آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم فرمودند بدست راست بخور او هباید کرد که نمی تواند که بدست راست خورم فرمودند  
 توانائی میا و ترا پس بعد از آنست که دست راست بر دار و بوی و آن خود و از آنجمله آنست  
 که داخل شدند و فرغ نکرده مسجد الحرام و تیان حوالی کعبه ملحق بودند و بدست آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک و میفرمودند جبار الحق در هر حق الباطل و آن بتان می افتادند  
 و از آنجمله آنست قصه مازن بن عصبه و حاصل قصه آنست که وی از جوف صحنی این کلمات بشنید یا مازن  
 ائیس نظره نظره و لیکن ستره و لیکن ستره و لیکن ستره و لیکن ستره و لیکن ستره و لیکن ستره و لیکن ستره و لیکن ستره  
 و بار دیگر این کلمات بشنید ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی  
 تئیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی و ائیس لی  
 قارب و حال این قصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن و انس را از جادو و مستقیم خبر میداد  
 جن وی سینه شب وی را از بخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنکه تابع دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 البسته می باید کرد و خبر داد بوجوب این خبر آید مسلمان شد و از آنجمله آنست که گواهی داد و سوگند بنبوت



آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجمله آنست که آنحضرت خود را بنده بزرگسازان یک صلح جو و مظهره  
 خندق پس همه سیر شدند و طعام زیاده بود و از حال اول و از آنجمله آنست که قوشه لشکر را بخرسید پس  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمیع قوم و ندای بایستی قوشه و دعای برکت کرد و بعد از آن  
 در میان همه لشکر پس گفت که در همه را و از آنجمله آنست که آورد ابوهریره بخدمت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم یک مشت خرداو گفت یا رسول الله و کان برای من درین خرابه برکت پس دعا کرد ابوهریره  
 گفت از او را بیا آن کردم و هر چند بری آوردم تمام نمیشد چندین وقت در راه خدا صرف کردم و همیشه  
 از آن میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه نوشته شد آنگاه برکت معفو گشت و از آن جمله  
 آنست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دعوت کرد و داخل صفقه را برای یک پیاله از شراب ابوهریره رضی الله  
 عنه گفت که پیش من آیدم و متعرض میشدم تا من را نیز بخوانند تا آنکه بفرماستند قوم و بنود در پیاله مگر آنکه در کتاب  
 و سوره پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را می کرد و یک لقمه شد تا از آن گشتان خود بنمادند و  
 فرمودند بخور برکت نام خدا گفت ابوهریره قسم بخدا که میخورم از آن تا آنکه سیر شدم و از آنجمله آنست  
 که جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آشامیدند و فو که کردند و  
 ایشان هزار و چهار صد کس بودند و از آنجمله آنست که آوردند خیریت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله که  
 در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند که انگشتان خود را در آن پیاله بزنند  
 وی گفت ای کاش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند باریان بیا بنید پس  
 همه وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد و بودند و از آنجمله آنست که در غزوه تبوک وارد شدند و  
 آنی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر ترش بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم پس گرفتند تیری از ترش خود و فرمودند این تیر را در آن آب بچکانند پس جوش زد آب و سیراب شدند  
 اهل لشکر و ایشان همی هر کس بودند و از آنجمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم که آب چاه ایشان شورست پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جماعه از اصحاب تا آن که  
 ایستادند بر چاه ایشان و آب درین خود انداختند در آن چاه پس جاری شد آب بشین و بن هر چند آب  
 می کشیدند منقطع نمی شد و از آنجمله آنست که آورد زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوک خود را  
 که کل شده بود پس دست رسانیدند بر روی پس هوا گشت همی سرد و دور شد بیمار سیه او و اهل





1

2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100  
101  
102  
103  
104  
105  
106  
107  
108  
109  
110  
111  
112  
113  
114  
115  
116  
117  
118  
119  
120  
121  
122  
123  
124  
125  
126  
127  
128  
129  
130  
131  
132  
133  
134  
135  
136  
137  
138  
139  
140  
141  
142  
143  
144  
145  
146  
147  
148  
149  
150  
151  
152  
153  
154  
155  
156  
157  
158  
159  
160  
161  
162  
163  
164  
165  
166  
167  
168  
169  
170  
171  
172  
173  
174  
175  
176  
177  
178  
179  
180  
181  
182  
183  
184  
185  
186  
187  
188  
189  
190  
191  
192  
193  
194  
195  
196  
197  
198  
199  
200  
201  
202  
203  
204  
205  
206  
207  
208  
209  
210  
211  
212  
213  
214  
215  
216  
217  
218  
219  
220  
221  
222  
223  
224  
225  
226  
227  
228  
229  
230  
231  
232  
233  
234  
235  
236  
237  
238  
239  
240  
241  
242  
243  
244  
245  
246  
247  
248  
249  
250  
251  
252  
253  
254  
255  
256  
257  
258  
259  
260  
261  
262  
263  
264  
265  
266  
267  
268  
269  
270  
271  
272  
273  
274  
275  
276  
277  
278  
279  
280  
281  
282  
283  
284  
285  
286  
287  
288  
289  
290  
291  
292  
293  
294  
295  
296  
297  
298  
299  
300  
301  
302  
303  
304  
305  
306  
307  
308  
309  
310  
311  
312  
313  
314  
315  
316  
317  
318  
319  
320  
321  
322  
323  
324  
325  
326  
327  
328  
329  
330  
331  
332  
333  
334  
335  
336  
337  
338  
339  
340  
341  
342  
343  
344  
345  
346  
347  
348  
349  
350  
351  
352  
353  
354  
355  
356  
357  
358  
359  
360  
361  
362  
363  
364  
365  
366  
367  
368  
369  
370  
371  
372  
373  
374  
375  
376  
377  
378  
379  
380  
381  
382  
383  
384  
385  
386  
387  
388  
389  
390  
391  
392  
393  
394  
395  
396  
397  
398  
399  
400  
401  
402  
403  
404  
405  
406  
407  
408  
409  
410  
411  
412  
413  
414  
415  
416  
417  
418  
419  
420  
421  
422  
423  
424  
425  
426  
427  
428  
429  
430  
431  
432  
433  
434  
435  
436  
437  
438  
439  
440  
441  
442  
443  
444  
445  
446  
447  
448  
449  
450  
451  
452  
453  
454  
455  
456  
457  
458  
459  
460  
461  
462  
463  
464  
465  
466  
467  
468  
469  
470  
471  
472  
473  
474  
475  
476  
477  
478  
479  
480  
481  
482  
483  
484  
485  
486  
487  
488  
489  
490  
491  
492  
493  
494  
495  
496  
497  
498  
499  
500  
501  
502  
503  
504  
505  
506  
507  
508  
509  
510  
511  
512  
513  
514  
515  
516  
517  
518  
519  
520  
521  
522  
523  
524  
525  
526  
527  
528  
529  
530  
531  
532  
533  
534  
535  
536  
537  
538  
539  
540  
541  
542  
543  
544  
545  
546  
547  
548  
549  
550  
551  
552  
553  
554  
555  
556  
557  
558  
559  
560  
561  
562  
563  
564  
565  
566  
567  
568  
569  
570  
571  
572  
573  
574  
575  
576  
577  
578  
579  
580  
581  
582  
583  
584  
585  
586  
587  
588  
589  
590  
591  
592  
593  
594  
595  
596  
597  
598  
599  
600  
601  
602  
603  
604  
605  
606  
607  
608  
609  
610  
611  
612  
613  
614  
615  
616  
617  
618  
619  
620  
621  
622  
623  
624  
625  
626  
627  
628  
629  
630  
631  
632  
633  
634  
635  
636  
637  
638  
639  
640  
641  
642  
643  
644  
645  
646  
647  
648  
649  
650  
651  
652  
653  
654  
655  
656  
657  
658  
659  
660  
661  
662  
663  
664  
665  
666  
667  
668  
669  
670  
671  
672  
673  
674  
675  
676  
677  
678  
679  
680  
681  
682  
683  
684  
685  
686  
687  
688  
689  
690  
691  
692  
693  
694  
695  
696  
697  
698  
699  
700  
701  
702  
703  
704  
705  
706  
707  
708  
709  
710  
711  
712  
713  
714  
715  
716  
717  
718  
719  
720  
721  
722  
723  
724  
725  
726  
727  
728  
729  
730  
731  
732  
733  
734  
735  
736  
737  
738  
739  
740  
741  
742  
743  
744  
745  
746  
747  
748  
749  
750  
751  
752  
753  
754  
755  
756  
757  
758  
759  
760  
761  
762  
763  
764  
765  
766  
767  
768  
769  
770  
771  
772  
773  
774  
775  
776  
777  
778  
779  
780  
781  
782  
783  
784  
785  
786  
787  
788  
789  
790  
791  
792  
793  
794  
795  
796  
797  
798  
799  
800  
801  
802  
803  
804  
805  
806  
807  
808  
809  
810  
811  
812  
813  
814  
815  
816  
817  
818  
819  
820  
821  
822  
823  
824  
825  
826  
827  
828  
829  
830  
831  
832  
833  
834  
835  
836  
837  
838  
839  
840  
841  
842  
843  
844  
845  
846  
847  
848  
849  
850  
851  
852  
853  
854  
855  
856  
857  
858  
859  
860  
861  
862  
863  
864  
865  
866  
867  
868  
869  
870  
871  
872  
873  
874  
875  
876  
877  
878  
879  
880  
881  
882  
883  
884  
885  
886  
887  
888  
889  
890  
891  
892  
893  
894  
895  
896  
897  
898  
899  
900  
901  
902  
903  
904  
905  
906  
907  
908  
909  
910  
911  
912  
913  
914  
915  
916  
917  
918  
919  
920  
921  
922  
923  
924  
925  
926  
927  
928  
929  
930  
931  
932  
933  
934  
935  
936  
937  
938  
939  
940  
941  
942  
943  
944  
945  
946  
947  
948  
949  
950  
951  
952  
953  
954  
955  
956  
957  
958  
959  
960  
961  
962  
963  
964  
965  
966  
967  
968  
969  
970  
971  
972  
973  
974  
975  
976  
977  
978  
979  
980  
981  
982  
983  
984  
985  
986  
987  
988  
989  
990  
991  
992  
993  
994  
995  
996  
997  
998  
999  
1000



TITLE

ACC. No.

وَلِي الرُّمَّةِ مُحَمَّدٌ بْنُ قَهْقَرٍ

سرور المحزون

THE BOOK MUST BE



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGAH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.